

# نقش گزاره‌های دینی در درستی و نادرستی گزاره‌های علوم توصیفی

حسین عشاقی\*

## چکیده

از آثار مهم گزاره‌های دینی، در گزاره‌های علوم این است که برخی از گزاره‌های دینی در درستی و نادرستی گزاره‌های سایر علوم نقش مؤثر دارند؛ مثلاً بر اساس گزاره دینی «موجودات معلولی عین وابستگی به خداوندند» هیچ معلول موجودی بدون وابستگی ذاتی به خداوند اصلاً موجود نیست تا بتوان حکمی را بر آن حمل نمود و درستی ادعای آن گزاره را قبول کرد و در نتیجه هر گزاره‌ای در فرض انکار خدا، یا در فرض قبول وجود خدا و عدم وابستگی ذاتی موضوعش به خدا، مفادش باطل و نادرست است.

واژگان کلیدی: دین، گزاره‌های دینی، علوم توصیفی، علم دینی.

## مقدمه

یکی از آثار پراهمیت گزاره‌های دینی، در گزاره‌های علوم توصیفی این است که برخی از گزاره‌های دینی در درستی و نادرستی گزاره‌های دیگر علوم نقش مؤثر دارند؛ در تبیین این ادعا ما می‌توانیم برای مثال به نقش بحث «ارتباط ذاتی موجودات امکانی با خداوند» در درستی و نادرستی گزاره‌های سایر علوم اشاره کنیم.

ادعای ما در این مورد این است که گزاره دینی «موجودات امکانی عین وابستگی به خداوندند» در درستی و نادرستی گزاره‌های توصیفی علوم نقش مؤثر دارد؛ زیرا وقتی همه موجودات عالم امکانی هویت تعلق به خداوند دارند؛ در این صورت در هر گزاره هر حکمی را به هر موضوعی نسبت دهیم، در صورتی درست است که موضوع مفروض را در چهره حقیقتی که متعلق به خداوند است، محسوب کنیم، اما اگر آن موضوع را مستقل از خدا فرض کردیم اسناد حکم به چنین موضوعی نادرست خواهد بود؛ زیرا حکم‌کننده به‌گونه‌ای گرفتار خطا در مصداق می‌شود و حکم را به موضوعی نسبت می‌دهد که حکم مفروض، مربوط به آن نیست و این یعنی نادرستی گزاره مذکور به خاطر انحراف در معنای موضوع گزاره؛ بنابراین هر ادعایی در هر علمی فقط در فضای پذیرش گزاره دینی «موجودات امکانی عین وابستگی به خداوندند» می‌تواند درست باشد و بدون چنین مبنایی هر گزاره درستی، با خطایی که در موضوعش شکل می‌گیرد مفاد و مفهومی دگرگون شده و بالتبع حکم به‌سراغ موضوعی نامربوط خواهد رفت و صدق و درستی آن گزاره مخدوش می‌گردد.

البته اثبات ادعای این مقاله نیاز به روشن شدن مقدماتی دارد که در ادامه به بیان آنها می‌پردازیم.

## ۱. تبیین ادعا

مقدماتی که در تبیین این ادعا لازم است به‌قرار ذیل است:

## ۲-۱. اثبات اینکه «موجودات معلولی، عین فقر به علت خود هستند»

بر اساس مباحث وجودشناختی در حکمت متعالیه و فلسفه صدرائی، هر موجود معلولی در عالم امکانی، عین فقر و نفس وابستگی به علت خود می‌باشد؛ یعنی فقر و وابستگی به علت، عین هویت وجودی او و نفس ذات او است، نه اینکه او ذاتی و هویتی داشته باشد که فقر و وابستگی از بیرون بر آن ذات عارض شده و وصفی بیرونی برای ذات او باشد؛ زیرا اگر موجود معلولی، ذات و حقیقتی باشد که فقر و وابستگی از بیرون بر آن ذات عارض شده باشد در این صورت باید ذات وجودی معلول قبل از فقر و وابستگی اش به علت موجود باشد تا این وصف بیرونی بتواند بر آن ذات عارض شده و بر آن تکتة زند، ولی لازمه این فرض، این است که آنچه معلول علتی فرض شده بود معلول آن علت نباشد؛ چون چنین ذاتی قبل از عروض وابستگی به علت، موجود بوده است که طبعاً در این صورت او مستقل از علت مفروض خواهد بود؛ حال آنکه فرض بر این بود که او موجودی است که از ناحیه این علت مفروض موجودیت یافته است؛ بنابراین اگر موجود معلولی، ذات و حقیقتی باشد که فقر و وابستگی به علتش از بیرون بر ذات معلول، عارض شده باشد خلف فرض در معلول بودن معلول لازم می‌آید و چیزی را که معلول علتی فرض کرده بودیم باید معلول آن علت ندانیم بلکه باید او را مستقل از آن علت مفروض بدانیم و این تناقض آمیز و محال است و بنابراین مدعای ما که «هر موجود معلولی در عالم امکانی، عین فقر و نفس وابستگی به علت خود می‌باشد»، درست است.

## ۲-۲. اثبات اینکه «موجودات معلولی، عین فقر به خداوند هستند»

پس از اینکه روشن شد «هر موجود معلولی در عالم امکانی، عین فقر و وابستگی به علت خود می‌باشد»، اینک به سراغ علت مفروض آن معلول می‌رویم و می‌گوییم یا آن علت مفروض، همان خداوند است یا موجودی است که او هم معلول علتی است؛ اگر

آن علت مفروض همان خداوند باشد پس طبق بیان مذکور، معلول مفروض ما، عین فقر و وابستگی به خداوند است و اگر آن علت مفروض، موجودی است که خود معلول علتی است؛ در این صورت آن علت مفروض نیز چون معلول است، عین فقر و وابستگی به علت خود می‌باشد و سخنان ذکر شده قبلی درباره او تکرار می‌شود؛ یعنی چنین علتی یا عین فقر و وابستگی به خداوند است یا خود معلول علت دیگر است و سخنان ذکر شده قبلی درباره او تکرار می‌شود ولی چون دور و تسلسل محال و باطل است؛ پس اعضای سلسله معلولهای مذکور نهایتاً همه یا باواسطه یا بی‌واسطه، معلول خداوندند و طبق مباحث مقدماتی باید پذیرفت هر آنچه در این سلسله معلول است، عین فقر و وابستگی به خداوند است؛ پس ثابت شد که «هر موجود معلولی بلاواسطه یا باواسطه، عین فقر و وابستگی به خداوند است».

### ۲-۳. انقسام صفات به دو دسته ذاتی و عارضی

صفات موجودات دو دسته‌اند گاهی صفت یک موضوع، صفتی عارضی و قابل سلب از موضوع است به گونه‌ای که با سلب صفت از آن موضوع، هویت و حقیقت موضوع عوض نمی‌شود مثل گرمی نسبت به آب که اگر گرمی از آب گرفته شود آب، آب بودنش باقی است و زوال گرمی آب، ملازم با دگرگونی درحقیقت آب نیست و گاهی صفت یک موضوع، صفتی ذاتی و غیرقابل سلب از موضوع است؛ به گونه‌ای که سلب صفت از آن موضوع، ملازم با زوال هویت و دگرگونی حقیقت موضوع است؛ مثل سه ضلعی بودن مثلث که اگر این وصف از مثلث گرفته شود، دیگر مثلث، مثلث بودنش باقی نیست؛ یعنی سلب سه ضلعی بودن از مثلث، ملازم با دگرگونی درحقیقت مثلث است؛ مثلاً وقتی نوک صفحه‌ای مثلثی شکل را با قیچی بریدیم دیگر شکل قبلی، مثلث نیست و هویت مثلث بودن از او حذف شده و مثلاً ذوزنقه می‌شود.

اینک باتوجه به این تقسیم‌بندی می‌گوییم؛ بعد از اینکه اثبات شد که «هر موجود معلولی بلاواسطه یا باواسطه، عین فقر و وابستگی به خداوند است»؛ در این صورت اگر بر فرض «فقر و وابستگی به خداوند» را از هر موجود معلولی سلب کردیم این سلب، ملازم با انقلاب در حقیقت آن معلول است و موجود معلولی مفروض، از هویت و حقیقتش تخلیه می‌شود؛ زیرا چنان‌که اثبات شد «فقر و وابستگی به خداوند» عین هویت وجودی هر موجود معلولی است نه اینکه یک صفتی عارضی و بیرونی (مانند گرمی نسبت به آب) باشد که با حفظ هویت و حقیقت آن، بتوان آن را از موضوعش سلب کرد؛ بنابراین اگر وابستگی و فقر موجودات معلولی به خداوند را از آنها سلب کنیم این سلب، مساوی و ملازم با تخلیه هویت و حقیقت موجودات معلولی از آنهاست.

## ۲. استنتاج مدعا از مقدمات پیشین

اینک که مقدمات ادعای ما روشن شد به اثبات ادعای اصلی خود می‌پردازیم؛ ادعای اصلی ما این است که برخی گزاره‌های دینی در درستی یا نادرستی همه دعاوی علوم دیگر نقش دارند؛ مثلاً گزاره دینی «هر موجود معلولی بلاواسطه یا با واسطه، عین فقر و وابستگی به خداوند است» چنین نقشی دارد؛ زیرا این گزاره که درستی آن را در بالا اثبات کردیم روشن می‌کند که همه موجودات امکانی عین وابستگی به خداوندند؛ پس موضوعی که عین فقر و وابستگی به خداوند نباشد، به هیچ وجهی موجود نیست و نه تنها موجود نیست بلکه به خاطر خلف فرضهایی که در بیان مقدمات روشن کردیم چنین موضوعی محال است که در عالم هستی موجود باشد؛ بنابراین وقتی مثلاً در علم ستاره‌شناسی گفته می‌شود «کره زمین به دور کره خورشید می‌چرخد» اگر منظور گوینده، از زمین و خورشید مورد اشاره در این گزاره، زمین و خورشیدی باشد که عین فقر و وابستگی به خداوندند، این گزاره در علم ستاره‌شناسی درست است، ولی اگر منظور

گوینده از زمین و خورشید در این گزاره، زمین و خورشیدی باشد که یا اصلاً با خدا ارتباطی نداشته باشد؛ یا با خدا ارتباطی داشته باشد اما نه از سنخ عین فقر و وابستگی به خداوند، این گزاره علم ستاره‌شناسی درست نیست؛ زیرا اصلاً چنین زمین و خورشیدی وجود ندارد تا گفته شود یکی به دور دیگر می‌چرخد؛ یعنی با صرف نظر از وجود خدا و فقر ذاتی موجودات امکانی به خداوند، گوینده چنین سخنی درباره زمینی، حکمی را مطرح کرده است که اصلاً موضوعش واقعیت خارجی ندارد تا حکم چرخیدنش به دور خورشید درست باشد؛ بنابراین این گزاره فقط در فرض وجود خدا و اینکه سایر موجودات عین وابستگی به خداوندند درست خواهد بود و نه در فرض الحاد و بی‌خدایی یا در فرض وجود خدا و عدم وابستگی ذاتی آنها به خدا.

استدلال دیگری که ادعای ما را اثبات می‌کند این است که طبق مقدماتپیش گفته چون صفت وابستگی به خداوند، عین هر موجود معلولی است؛ پس این صفت، از صفات ذاتی موجودات معلولی است نه از صفات عارضی و چنان‌که توضیح دادیم حذف صفت ذاتی از موضوعش ملازم با انقلاب و دگرگونی حقیقت آن موضوع است؛ بنابراین وقتی ما صفت وابستگی به خداوند را از داروی آسپیرین مثلاً حذف کردیم این حذف، ملازم با تخلیه آسپیرین از هویت و حقیقت وجودی آن است؛ بنابراین آسپیرینی که عین وابستگی به خداوند نباشد هویت حقیقی آسپیرین از او حذف گردیده؛ در این صورت ادعای اینکه «آسپیرین نا وابسته به خدا، در رفع سرماخوردگی نافع است» ادعای باطل و نامقبولی است؛ زیرا چنین آسپیرینی همانند آسپیرین تقلبی است که حقیقتاً فاقد هویت و فرمول حقیقی آسپیرین است؛ روشن است از آسپیرین فاقد فرمول حقیقی آسپیرین نمی‌توان انتظار داشت که در رفع سرماخوردگی نافع باشد بلکه چنین آسپیرینی همانند مثلی می‌شود که با بریدن نوک آن، سه ضلعی بودن، از آن حذف شود که در این صورت دیگر نه مثلث مفروض، حقیقتاً مثلث است و نه چنین مثلی - که سه ضلعی نیست - احکام مثلث

را دارد؛ بنابراین مثلاً اگر گفته شود چنین مثلی مجموع زوایایش ۱۸۰ درجه است، چنین گزاره‌ای باطل و نادرست است.

### ۳. پاسخ به یک اشکال

در اینجا ممکن است اشکالی به نظر برسد و گفته شود اگر گزاره‌های علوم توصیفی، بدون گزاره‌های دینی مانند «هر موجود معلولی بلاواسطه یا با واسطه، عین فقر و وابستگی به خداوند است» نادرست و باطلند پس باید در جوامع لائیک یا سکولار، گزاره‌هایی مانند «قلب، خون رسان به بدن است» باطل باشند زیرا در چنین جوامعی یا اصلاً به آن گزاره دینی اعتقادی ندارند یا حتی آن گزاره دینی را باطل و خرافاتی می‌دانند؛ باین حال پزشکان سکولار یا لائیک این جوامع با فرض خون رسانی قلب به بدن، کارهای پزشکی می‌کنند و بر مبنای سکولاریسم و الحاد، معالجات پزشکی را به نتیجه مطلوب می‌رسانند؛ حال آنکه لازمه سخن این مقاله این است که این معالجات نتیجه بخش نباشد چون مبنای این معالجات، خون رسانی قلب به بدن است که ادعای این مقاله این است که این مبنای بدون آن گزاره دینی، سخن باطلی است.

پاسخ این است که ادعای این مقاله این نیست که اعتقادات مبتنی بر سکولاریسم یا مبتنی بر الحاد و انکار خدا موجب می‌شوند که مثلاً هویت واقعی قلب در عالم خارج از ذهن عوض شود و به حقیقت دیگری مبدل گردد؛ زیرا روشن است اعتقادات افراد، واقعیات خارجی را دگرگون نمی‌کنند و قلب با هر هویتی همان قلبی است که در واقع هست؛ چه انسان آن را با وابستگی ذاتی، وابسته به خدا بداند و چه آن را فاقد آن وابستگی به خدا بداند؛ پس ادعای این مقاله این نیست که اعتقاد مبتنی به سکولاریسم یا الحاد، حقیقت واقعی قلب را در عالم واقعیات خارجی، دگرگون می‌کند بلکه ادعای این مقاله این است که اعتقادات مبتنی به سکولاریسم یا الحاد، موجب می‌شوند که مثلاً گزاره «قلب،

خون رسان به بدن است» در ذهن انسان سکولار یا لائیک معنای خاصی و تفسیر معینی بیابد؛ زیرا کلمه «قلب» در نزد انسان سکولار یا لائیک به معنای قلبی بریده از خداوند است؛ با اینکه واقعاً طبق استدلال ذکر شده قلب یک هویت وابسته به خداست؛ براین اساس وقتی انسان سکولار یا لائیک می‌گوید «قلب، خون رسان به بدن است» به قلبی اشاره می‌کند که بریده از خداست حال آنکه طبق بیانات پیش گفته قلب بریده از خدا اصلاً در عالم خارج نیست تا مسئولیت خون رسانی به بدن را داشته باشد؛ بنابراین گزاره «قلب، خون رسان به بدن است» بر مبنای الحاد یا سکولاریسم، مفهومی و تفسیری دارد که این گزاره با آن تفسیر، باطل و نادرست است؛ گرچه قلب واقعی موجود در عالم واقع حقیقتاً خون رسان است و کار خودش را می‌کند و چون معالجات پزشکی، عملی خارج از عالم مفاهیم و ذهنیات ماست و با قلب واقعی ارتباط دارد بنابراین به نتیجه مطلوب نیز منتهی می‌شود؛ به بیان دیگر مسئله در این باب مانند این است که پدر شما (به طور ناشناس) به شما کمکی کند و چون ناشناس این کار را کرده، شما تصور می‌کنید که شخص بیگانه‌ای به شما کمک کرده است ازین رو می‌گویید «شخصی به من کمک کرد» در اینجا مراد شما از کلمه «شخصی» شخص بیگانه‌ای است نه شخص آشنایی مثل پدر شما و این موجب می‌شود که گزاره «شخصی به من کمک کرد» نادرست باشد چون موضوع این گزاره در ذهن شما و با تفسیر غلط شما یک شخص بیگانه است حال آنکه شخص کمک‌کننده حقیقی، بیگانه نبوده است بلکه او آشنایی مثل پدر شما بوده است؛ پس گزاره «شخصی به من کمک کرد» بر مبنای تفسیر نادرست شما، نادرست است گرچه کمکی که به شما شده یک واقعیت خارجی داشته و آثار واقعی بر آن مترتب است و شما را از گرفتاری نجات داده است، اما با این حال گزاره «شخصی به من کمک کرد» با تفسیر نادرست شما از کلمه «شخصی»، نادرست است چون شما فاعل کمک‌کننده را با هویت بیگانه معنی می‌کردید حال آنکه شخص بیگانه‌ای به شما کمک نکرده است، بلکه شخص



آشنایی با وصف پدری به شما کمک کرده است؛ در مثال قلب هم مسئله همین گونه است قلبی که خون‌رسان است قلبی است که در هستی اش وابسته به خداوند است اما تفسیر شما از قلب، قلبی است بریده و منقطع از خدا و همین تفسیر غلط از موضوع گزاره است که گزاره «قلب، خون‌رسان به بدن است» را باطل و نادرست می‌کند.

مطالب پیش گفته را ما بر اساس موضوع گزاره‌ها بیان کردیم اما هر گزاره‌ای علاوه بر موضوع، محمولی نیز دارد که بر آن موضوع حمل می‌گردد و گزاره‌ای شکل می‌گیرد؛ ازین رو همه آن مطالبی که در موجودیت موضوع گزاره توضیح دادیم و روشن کردیم که گزاره‌های توصیفی علوم بر مبنای الحاد و سکولاریسم همه به گزاره‌های باطل تبدیل می‌شوند، درباره موجودیت محمولات آن گزاره‌ها هم می‌توان ذکر کرد و نتیجه گرفت که گزاره‌های توصیفی علوم بر مبنای الحاد و سکولاریسم همه به گزاره‌های باطل تبدیل می‌شوند.

### نتیجه

بر اساس مطالب ذکر شده در این مقاله روشن شد که برخی گزاره‌های دینی در درستی یا نادرستی گزاره‌های سایر علوم توصیفی نقش مؤثر دارند؛ از جمله این گزاره‌های دینی این گزاره است که «همه موجودات معلولی عین فقر و وابستگی به خداوندند» و نتیجه‌ای که از این گزاره لازم می‌آید این است که گزاره‌های علوم توصیفی فقط بر مبنای اعتقاد به وجود خدا و اینکه همه موجودات با وابستگی ذاتی، وابسته به خداوندند می‌توانند درست باشند اما در فرض الحاد و انکار خدا و نیز در فرض وجود خدا و عدم وابستگی اشیاء به خدا همه نادرست و باطل اند.